

بررسی مؤلفه‌ها و تحلیل دلایل نگره‌های خوش‌بینانه نیچه به اسلام

احمد کریمی*

چکیده

اندیشه اخلاقی نیچه که در اراده معطوف به قدرت و رسیدن به ابرمرد متمرکز است هر نوع نظام مبتنی بر ذلت و تحقیر انسان را بی ارزش می‌شمرد و مسیحیت را به دلیل ترویج اخلاق بردگی، اخلاق ضعیفان می‌داند که با تاکید بر گناه نخستین و آلودگی ذاتی انسان، روح اراده و قدرت و عزت نفس را در آدمیان می‌میراند. این پژوهش، تلاش کرده تا آموزه‌های اسلامی مورد توجه نیچه را بیابد و با روشی پدیدارشناختی چگونگی تلائم دستگاه فکری وی با آن آموزه‌ها را واکاود. از نظر او اسلام، دینی است که شور، اراده، گزینش‌گری و خود اصیل انسان را به رسمیت می‌شناسد و فهمی صادقانه از طبیعت انسان، و نگاهی مثبت و واقع‌گرایانه به دنیا دارد که در تلائم با فلسفه وی و خصوصاً انگاره اراده معطوف به قدرت است. هم‌چنین نظریه تفسیری منظرگرایانه‌اش به فهم پلورالیستی از ادیان کمک کرده و سازواری پاره‌ای آموزه‌های اسلامی با قطعاتی از دستگاه فلسفی وی، نگره مثبتی از اسلام را برای او فراهم آورده است. توجه به ساحت دل و احساس در حکمت عرفانی اسلام نیز سازگار با مبانی‌اش در نقد عقل مدرن بوده است.

کلیدواژه‌ها: نیچه، اسلام، اراده معطوف به قدرت، کثرت‌گرایی دینی، منظرگرایی

۱. مقدمه

تلاش برای کشف حقیقت دین در آلمان که مهد اعتراض و نافرمانی به مسیحیت مستقر بود پس از مدرنیته ابعاد مختلفی به خود گرفت و از نهضت اصلاحات تا نهضت نقادی

* دکترای فلسفه دین، استادیار گروه کلام، دانشگاه قرآن و حدیث، ahmad.karimi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۳

کتاب مقدس و تبلور هرمنوتیک، این کشور را به یکی از مراکز مهم و مدرن دین‌شناسی و اسلام‌شناسی تبدیل کرد. تصور و تحلیل یک‌سویه از اسلام که توسط نهادهای دینی مسیحیت و با هدف حفظ هژمونی و سلطه کلیسا در قرون وسطی شدت یافته بود با شروع مدرنیته به تدریج رقیب نیرومند دیگری یافت که در پی کشف برداشت‌های مستقل و غیرجانبدارانه از اسلام بود. این رویکرد فعال به ادیان، صرف نظر از اینکه نهایتاً منجر به بازتولید همان اندیشه‌های کلیسا پیرامون اسلام می‌گردید یا نه، اما در انتظار افسانه‌های قرون وسطایی پروپاگاندای مسیحی درباره ادیان نمی‌ماند و خود جستجوگرانه در پی دین‌شناسی خویش بود. این پژوهش با هدف فهم منطق حاکم بر تفکر مثبت‌نگر یکی از فیلسوفان مهم قرن ۱۹ آلمان پیرامون اسلام، صورت گرفته است. فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) متولد پروس و زاده خانواده روحانی لوتری بود که تحصیلات خود را در زبان‌شناسی و الهیات ادامه داد و دانشجویی ممتاز در این دو رشته گردید. او به همان سرعتی که به درجه استاد تمامی دانشگاه نایل شد (حدوداً ۲۵ سالگی) چراغ پیشرفت‌های علمی‌اش رو به خاموشی نهاد و نه سال بعد در پی یک بیماری که تا پایان عمر با وی همراه بود از سمت دانشگاهی خود استعفا داد. از وی کتب متنوعی به جای مانده که از آن جمله است: غروب بتان، فراسوی نیک و بد، تبارشناسی اخلاق، غروب بتان، حکمت شادان، و اینک انسان، دجال ضد مسیح: نقد مسیحیت و... عقاید فلسفی نیچه و نیز ادبیات و سبک‌شناسی آثارش مورد توجه پژوهشگران بوده است. این فیلسوف اخلاق و تاریخ با نظریه اراده معطوف به قدرت و نیز ادعای مرگ خدا شناخته شده است. نظریه اراده معطوف به قدرتش نقطه تنافر غیرآشتی‌جویانه وی با اخلاق مسیحی است که از دید نیچه اخلاق بردگان و ضعیفان است و روح قدرت و برتری را در انسان می‌میراند، او اخلاق مسیحی را اخلاقی فرو انسانی می‌داند که هیچ‌گاه ابر انسان تولید نمی‌کند؛ زیرا انسان در آن موجودی حقیر، نالایق و ضعیف است. به دلیل همین جنس برداشت‌هاست که همواره فلسفه نیچه، نوعی خداناباوری را در اذهان متبادر می‌کند و سخن از نگرش وی به اسلام در بادی امر، غریب به نظر می‌رسد و چنانکه ایان آلموند، یکی از نیچه‌پژوهان مدعی است با وجود بیش از یک صد ارجاع نیچه به اسلام و فرهنگ اسلامی (حافظ، عرب‌ها، ترک‌ها، موروها و...) به استثنای تک‌نگاری ۲۰۰۳ خود او تحت عنوان «آشتی نیچه با اسلام» که با تغییراتی در کتاب «تاریخ اسلام در اندیشه آلمانی؛ از لایب‌نیتس تا نیچه» در ۲۰۱۰ منتشر شد اثر مستقل دیگری در این باره وجود ندارد و کتاب

«نیچه و اسلام» اثر روی جکسون که در ۲۰۰۷ توسط راتلیج منتشر گردید نیز تنها به استلزامات تفکر نیچه برای اسلام پرداخته تا اینکه از نگرش وی درباره این دین سخن بگوید. (Almond Ian. (2010, 151, 188) در ۲۰۱۳ اثر دیگری به زبان فرانسوی به نام «نیچه و اسلام» توسط کلودیو موتی منتشر گردید که هرچند دسترسی به اصل مقاله میسر نشد اما بر اساس اطلاعات چکیده، نویسنده تلاش کرده تا بر اساس تأثیرپذیری‌های اقبال لاهوری از شخصیت نیچه در مثنوی جاویدنامه و نشان‌دادن هم‌گرایی اهداف معنوی این دو، ادعا کند که میان برخی اندیشه‌های بنیادین اسلام و نیچه، قرابت‌هایی وجود دارد. (Mutti Claudio, 2013) با وجود علقه نیچه به پاره‌هایی از فرهنگ اسلامی و ایرانی، اما عجیب می‌نماید که هنوز درباره کیفیت و چرایی آن هیچ پژوهش جامع و مستقلی در کشور ما وجود ندارد. نیچه آرزوی زندگی در یک مرکز سنتی اسلامی مانند تونس را داشته (نیچه فریدریش، ۱۳۷۷ ب، ۹) که اگر محقق می‌گردید شاید نقش مهمی در فهم بهتر و واقعی‌تر او از اسلام داشت اما چنین نگاهی به تنهایی نیز نشان از سویه‌هایی از آزاداندیشی و نوعی معنویت‌گرایی دارد.

این مقاله صرفاً تلاش کرده تا اولاً حوزه‌ها و عناصر ستایش نیچه از فرهنگ اسلام را بیابد و ثانیاً راز این جاذبه فرهنگی آموزه‌ای را بشناسد. در این مسیر، تلاش شد تا آموزه‌های اسلامی مورد توجه نیچه بر اساس دستگاه فکری او فهم و ارزیابی گردد؛ در نتیجه، ساختار پژوهش در دو پرسش جزئی‌تر طراحی گردیده است: چه عناصر آموزه‌ای و فرهنگی در اسلام مورد توجه نیچه واقع شده؟ و چه مولفه‌هایی در دستگاه فلسفی تفسیری او، موجب جذابیت آن آموزه‌ها برای او گردیده است؟ به عبارت دیگر، آموزه‌ها چگونه و با کدام وجوه از دستگاه فلسفی او در تلائم بوده است؟ شایسته ذکر است در آینده، تحقیقاتی که به تبارشناسی اندیشه نیچه در پیوند با فرهنگ عرفانی و حماسی اسلامی ایرانی بپردازد از ضرورت‌های پژوهشی است.

۲. نگره نیچه به یهودیت و مسیحیت

ارزیابی نیچه از ادیان سامی در بخش اول از کتاب دوم اراده قدرت، تحت عنوان نقد مذهب متبلور است، همچنین در کتاب علیه مسیحیت نیز به طور خاص اندیشه مسیحیان را به چالش می‌کشد.

یکی از اشکالاتی که به مذهب در اراده قدرت او مشهود است مسخ مفهوم انسان توسط مذهب است (نیچه، ۱۳۷۷ الف، ۱۳۲) او نتیجه این رخداد را از کنترل خارج شدن اراده انسان در ساختن چیزهای خوب و بزرگ و راستین می‌داند؛ در این صورت، چنین ابرناسانی از نظر نیچه تنها از طریق قاعده لطف و از سوی موجودی غیر انسانی به انسان اعطا می‌گردد.

در همین راستا وی کشیش را «بازبگر یک نقش ابر انسانی» می‌داند که می‌خواهد بفهماند «بالاترین نوع انسان است» و بر همه حتی آنان که قدرت دارند نیز تسلط دارد و «نیرومندترین قدرت امت است». همچنین وی با متهم نمودن دینی مانند مسیحیت به طرح و ترویج «دروغ قدسی»، معتقد است مجاز بودن دروغ برای اهداف مقدس، بخشی از نظریه هر کشیش است؛ نیچه وعده به جهان پس از مرگ و ثواب و عقاب را نیز بخشی از مصادیق مبتنی بر این مبنای کشیشان تلقی می‌کند و ۵ عنصر خداوند، پس از زندگی و نظام پاداش و کیفر آن جهانی، وجدان، اخلاق و حقیقت را از همین نظریه منشعب می‌داند. او بهای این شیوه از اخلاق دینی را تعطیلی عقل انسان، بی‌ارادگی و سرسپردگی به ولایت و قیمومت کشیشان می‌داند؛ اسلام را در اینکه از ماورا برای توجیه نظام مجازات بهره جوید میراث‌دار مسیحیت می‌داند همچنانکه مسیحیت و اسلام را مذاهب اخلاق‌گرایی خوانده که زاییده دین یهودند. با وجود اینکه وی بر اخلاقی بودن این مذاهب تاکید دارد اما برابرنهاد و آنتی‌تز مذهب را نیز همان اخلاق می‌داند: «مذاهب در اثر باور به اخلاق، ویران می‌گردند. خدای اخلاق مسیحی قابل دفاع نیست: بی‌خدایی از همین جا بر می‌آید.» (نیچه، ۱۳۷۷ الف، ۱۳۱-۱۴۱) همچنین از سویی دیگر، به نظر او، مذهب نیز ویرانگر اخلاق، و موجب تجمیع گروه ناتوانان و سست‌بنیادان، و سواسی‌های اخلاقی، خستگان و ناامیدان و فرومایگان است. و نتیجه همه ادیان، تحریف و تقلب است. (نیچه، ۱۳۷۷ الف: ۱۴۲ و ۱۴۸) روشن است که وقتی نیچه از اخلاق، سخن می‌گوید مراد او چیزی جز اخلاق سروران که در آن اراده معطوف به قدرت نهفته، نیست.

در میان ادیان مختلفی که وی به آنها اشاره دارد بیش از هر دینی مسیحیت را تحقیر می‌کند و آن را جنبش فساد و تباهی می‌داند که مجموعه‌ای از عناصر سست و مطرود و بیمار را بر علیه آنچه طبعی قوی دارد گرد آورده و اساس این تدین، کینه‌ورزی نسبت به هر امر قدرتمند است. (نیچه، ۱۳۷۷ الف: ۱۴۳-۱۴۴)

او گناه، توبه و عفو را یا میراث یهودیت و یا شرک می‌داند و مسیحیت را دین خشم و نفرت و کینه معرفی می‌کند. (نیچه، ۱۳۷۷ الف: ۱۴۶ و ۱۴۹) و البته به نظر وی مسیحیت بر خلاف آنچه خواست واقعی مسیح بود در جریان است. (نیچه، ۱۳۷۷ الف: ۱۸۵)

۳. بازیابی جاذبه‌های فرهنگی و آموزه‌های اسلام برای نیچه

با وجود خصومت آشکار با مسیحیت و نظام اخلاقی منبعث از این دین، نیچه رویکرد غیرمتصلبانه‌تری را به اسلام نشان می‌دهد. نیچه بارها به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند اما به نظر می‌رسد شناخت وی از اسلام بیشتر تحت تاثیر شخصیت‌های تاریخی است که قرن‌ها پس از آن حضرت زیسته‌اند و به عنوان عالمان دین شناخته نمی‌شوند بلکه یکی از مبارزان شیعه اسماعیلی و دیگری دارای وجهی ادبی رمانتیک و عرفانی است: حسن الصباح و خواجه شمس‌الدین حافظ؛ دو الگوی شور و کنش‌گری. آثار گوته موجب آشنایی و ارادت نیچه به حافظ می‌گردد؛ او حافظ را نمادی از رمانتیسیسم^۱ و نارضایتی از واقعیت می‌داند و حسن الصباح و پیروانش را فرقه‌ی آزاده جانان به عالی‌ترین معنا می‌شناسد. (نیچه، ۱۳۸۰: ۱۹۸)

تمایل او به دفاع از برخی اندیشه‌های اسلامی بیشتر از آنکه بعدی ایجابی داشته باشد رویکردی سلبی و منفی و اعتراض‌گونه به اخلاق مسیحی و اخلاق مدرنیته‌ای است که آن را فرعی بر اخلاق مسیحی می‌داند. ستایش‌های او عمدتاً معطوف به برخی شخصیت‌های مسلمان مانند حسن‌الصباح و حافظ و نیز جامعه موروها یا حشاشیون^۲ است؛ موروها قبایل مسلمان عرب-اسپانیایی در شمال آفریقا بودند که از آغاز قرن ۸ تا اواخر قرن ۱۵ میلادی بر بخش‌هایی از اندلس حکومت کردند و تاریخ ۸۰۰ ساله موثری را رقم زدند و در نهایت در ۱۴۹۲ با حمله مسیحیان به طور کامل سقوط کردند. دامنه نفوذ موروها تا اروپا نیز کشیده شد و مراکز آموزشی معروفی به نام آنان رقم خورد. (Robina Lambert Lowry & etc. n.d.)

نیچه از میان مسلمانان جامعه مورو اسپانیا فرهنگ جهاد و مقاومت و دلیری و شجاعت را به عنوان نمونه بارز اخلاق سروران و اخلاق مردانه ستایش می‌کند. وجه حیات‌آفرین این ویژگی که به مبارزه دلیرانه برای در آغوش گرفتن حیات می‌انجامد برای نیچه پرجاذبه است و این دقیقاً همان چیزی است که مسیحیت فاقد آن است.

از منظر نیچه، اسلام انشعابی از مسیحیت است و ریشه در افکار آن دین دارد. چنانکه آمد نگاه بسیار منفی نیچه به ادیان ابراهیمی تا بدان جاست که آنها را دارای

نشانه‌های تباهی می‌داند. اما نسخه اسلامی را دارای مزایایی می‌داند که در مسیحیت یافت نمی‌شود. در حقیقت، او پاره‌ای از آموزه‌های اسلامی را که از منظری فرااخلاقی ناخوشایند می‌داند به مسیحیت نسبت می‌دهد و طبیعتاً مسیحیت را مورد نقد قرار می‌دهد. هرچند همواره مستشرقان از ادعای انشعاب اسلام از مسیحیت برای کم‌رنگ کردن آموزه‌های اسلامی بهره برده‌اند اما نیچه در میانه همین نگرش منفی به ادیان باز هم سهم اصلی این مشکل را به مسیحیت نسبت می‌دهد و از این رو گمان برده است که از میان آن آموزه‌ها، آموزه داوری الهی و وعده و وعید بیشترین اصطکاک را با اراده معطوف به قدرت نیچه دارد و بر آن می‌تازد: «دین محمدی به نوبه خویش استفاده مفهوم «ماورا» را به‌مثابه ابزاری برای مجازات، از مسیحیت فراگرفت.»

صرف نظر از نادرستی این ارزیابی نیچه اما نکته حائز اهمیت این است که او هرچند بحث تأثیرپذیری اسلام از مسیحیت را به تبعیت از بسیاری مستشرقان پذیرفته اما در حالی که آنان به دنبال اثبات این مدعایند که اسلام یک دین واقعی نیست وی آموزه‌های اسلام را در مواردی که به زعم خویش ناصواب می‌داند منشعب از تقصیرات و اشتباهات مسیحیت می‌داند با این حال در نقاط تمایز این دو دین به ستایش اسلام دست می‌زند.

نیچه از اسلام تحت عنوان دین سامی اثباتی (Semitic affirmative religion) یاد می‌کند. جنبه اثباتی بودن اسلام از نظر نیچه در حقیقت مقایسه‌ای با جنبه سلبی و نگاه منفی به زندگی است که توسط مسیحیت ترویج می‌گردد. تلاش ادیانی مانند مسیحیت برای قطع رابطه انسان با دنیا و محروم‌ساختن آدمیان از حیات مادی مورد ملامت اوست. (مهرین، ۱۳۳۸: تهران) در حالی که مسیحیت مدلی دنیاگریز از دین سامی است، اما اسلام، زندگی دنیا را ارج می‌نهد و به آن نگاهی مثبت دارد. یکی از نمونه‌های مهم این نگرش مثبت از نظر نیچه ارتباط میان دین و سیاست در اسلام است که مصداق مهمی از آن در جهاد و به‌طور خاص درکشورگشایی اندلسیان مورو است.

از منظر وی شباهت‌هایی میان اسلام و افلاطون‌یسم وجود دارد. این شباهت‌ها از نگاه او تا بدان جاست که وی پیامبر اکرم را افلاطون عرب می‌نامد و حتی تفکر افلاطونی را اندیشه‌ای ذاتا سامی می‌نامد. با این همه او معتقد است اسلام در میان ادیان ابراهیمی بیشترین شباهت را با افلاطون‌گرایی دارد.

یکی دیگر از جاذبه‌های دین اسلام برای او جنبه قیام و جهاد این دین است که نشان پویایی و حرکت و دفاع از کرامت انسان دارد. عظمت جهاد در چشم نیچه را می‌توان از توجه وی به شخصیت میلشایی حسن الصباح دریافت.

به زعم فیلسوف آلمانی، مسیحیت انگیزه‌ای برای بر هم زدن معادلات را به نفع انسان ندارد؛ این در حالی است که آموزه جهاد در اسلام جذابیت‌های فراوانی دارد و نیچه می‌خواهد در آموزه جهاد به شبیه‌سازی آن با دیدگاه اراده معطوف به قدرت خویش دست یابد. در واقع، وی آموزه جهاد را در دستگاه فکر فلسفی خود و خصوصا در منظومه اراده معطوف به قدرت تفسیر می‌کند.

آنچه او از اسلام به درستی دریافته و آن را وجه امتیاز این دین بر مسیحیت دانسته استراتژی نه ظلم و نه انظلام اسلام است که هم‌زمان نه ظلم کردن را تایید می‌کند و نه ظلم‌پذیری را. اما از نظر نیچه، این دومی یعنی نفی انظلام و ظلم‌پذیری در اخلاق مسیحی به کلی غایب است و همین موجب گردیده تا کرامت انسان در مسیحیت به ضعف و سستی بیانجامد.

به نظر می‌رسد فهم نیچه از اسلام بیش از آنکه بر اساس نصوص باشد بر عوامل دیگری و خصوصا آشنایی با فرهنگ برخی جوامع اسلامی و شخصیت‌های آن استوار است؛ زیرا کمتر به متن مقدس اسلامی اشارتی دارد و عمدتاً ارجاعاتش ناظر به فرهنگ متجلی در پاره‌ای جوامع اسلامی است. با این حال، همین میزان آشنایی فرصتی برایش فراهم آورده تا پاره‌ای از تفاوت‌های بنیادین اسلام با مسیحیت را به درستی شناسایی کند و با آزاد جانی‌ای که همواره ستایشگرش بوده آنها را به مثابه نقاط قوت دین اسلام، معرفی نماید.

در مجموع می‌توان گفت آنچه در حوزه‌های آموزه‌ای و این نگاه تطبیقی توجه او را بسیار جلب کرده و از امتیازات اندیشه اسلامی دانسته عبارت‌اند از: انسان‌شناسی مبتنی بر کرامت؛ عدم ترک و بی‌اعتنایی به دنیا؛ جهاد، مبارزه و حق‌طلبی، استراتژی نه ظلم و نه انظلام؛ او همه این عناصر را در خدمت آزاده جانی و اراده معطوف به قدرت می‌داند و اسلام را به دلیل چنین آموزه‌هایی شایسته تحسین می‌بیند. در مقابل، مسیحیت به دلیل فقدان چنین عناصری، از پرورش روح‌های بلند و انسان‌های بزرگ، عاجز است

۴. تاثیر دستگاه فکری و تفسیری نیچه در تلقی او از اسلام

از آنجا که نیچه دارای نظام و منطق اندیشه‌ای ویژه‌ای است که در چارچوب آن به پدیدار پیرامون خویش می‌نگرد، ارزیابی از چرایی مثبت اندیشی نیچه به اسلام بدون توجه به دستگاه فکر فلسفی و نیز نگره تفسیری وی منتج نخواهد بود؛ در اینجا پرسش پژوهش آن است که کدام وجوه و قطعات از دستگاه فلسفی و نگره تفسیری نیچه توانسته با آموزه‌های اسلامی‌ای که مورد توجه او واقع گردید سازواری و تلائم بیابند؟

به دلیل نقد بنیادین نیچه از متافیزیک، وحدت «خود» و حتی حقیقت و تصویری که از همه واقعیت‌ها و ارزش‌ها به مثابه اراده معطوف به قدرت دارد او را پدرخوانده و نیای پست مدرنیسم دانسته‌اند. (Cahoone, 1996, p.102) ادعا شده مبانی پست مدرنیسم را می‌توان در ۵ عنصر خلاصه کرد که ۴ عنصر آن، نگاهی نقادانه به مدرنیسم دارد. به نظر می‌رسد مبانی پست مدرن فلسفه و اخلاق نیچه، در مثبت‌اندیشی وی به اسلام نقش مهمی ایفا نموده است به ما کمک می‌کند تا مجموعه اندیشه وی در خصوص اسلام را بر اساس دستگاه فکری فلسفی‌اش تبیین نماییم. اگر بخواهیم نیچه را در یک عبارت خلاصه کنیم باید او را شورشی علیه مدرنیته بخوانیم که با نقد عقل مدرن، همه حوزه‌های معرفتی، وجودی و اخلاقی مدرنیته را به چالشی فراگیر می‌کشاند. از نظر نیچه عقل مدرن که وظیفه عقلانی کردن جامعه را دارد مسبب بحران دنیای مدرن و نیهلیسم است. از این پوچ‌گرایی‌گریزی نیست زیرا از سوئی بازگشت به سنت و مرجعیت سنتی دیگر میسر نیست و از سوئی دیگر، همین عقل‌گرایی مدرن است که علم را به جای دین برصدر می‌نشانند در حالی که از نظر نیچه علم نیز همانند دین اسطوره‌ای بیش نیست و هنر روشننگری تنها تبدیل اسطوره‌ها بوده است.

نیچه اعتبار و اتوریته اخلاق مدرن را به چالش می‌کشد زیرا از اساس اعتقادی به عقل مدرن ندارد و آن را مسبب وضعیت حفظ و تحمیل همه مولفه‌های مسیحی به بشر در قالبی مدرن می‌داند. از نظر او، عقل مدرن آلمانی بهای سنگین سفاکی‌ها و شکنجه‌های بسیاری است که سبانه رنج و مرگ انسان‌های بسیاری را موجب گردیده و آن را نبوغ آلمانی در خصوص کیفر و مجازات می‌نامد و می‌افزاید:

و که عقل و جدیت و چیرگی بر عواطف و این چیز سراسر دلگیر که اندیشه کردن نام دارد همه این مایه‌های جلال و جمال بشر چه گران خریداری شده‌اند. بر زمینه

همه چیزهای خوب چه همه خون و بی رحمی است. (نیچه فریدریش، ۱۳۷۷ الف: ۷۶-۷۷)

به نظر می‌رسد عقل آلمانی از آنجا مذموم اوست که نمادی از عقل مدرن است در حالی که وی از اساس اعتقادی به عقل محض ندارد و در مقابل، مفهوم عقل ابزاری را مورد تاکید قرار می‌دهد.

اشکال مبنایی او به اخلاق مدرن آن است که بسیاری از مبانی خود را در حوزه اخلاق و حقوق بشر از مسیحیت وام گرفته است در این صورت، گزینش و کنشگری انسان مهار می‌گردند و در خدمت نیروهای واکنشی راه یافته به نهاد کلیسا قرار می‌گیرند. (دلوز، ۱۳۹۰: ۲۲۴) از نفی آن مبانی، و با تکیه بر انگاره‌های پلورالیستی است که نیچه، به اخلاق اسلامی نیز به مثابه یک امکان می‌نگرد؛ به ویژه آنکه حوزه‌هایی از آن هم چون روحیه جهاد و مبارزه را با ارزش‌تر از اخلاق مسیحی می‌داند.

۱.۴ منظرگرایی نیچه‌ای

وجود نزد نیچه امری ذهنی و سابجکتیو است که تنها بر اثر اراده معطوف به قدرت ساخته می‌شود. در این صورت نظام وجودشناسی نیچه دچار دور معرفتی است؛ زیرا از سویی وجود را امری ذهنی و غیر آبجکتیو می‌داند و از سویی دیگر، هر نوع وجودی را موکول به وجود امری ذهنی به نام اراده معطوف به قدرت می‌نماید. اراده معطوف به قدرت در حقیقت، پیش‌فرض هر نوع وجودی است؛ زیرا ایجادهای انسانی صرفاً بر اساس چنین اراده‌ای شکل می‌گیرد. بنابراین آمیختگی جدی میان نظام وجود شناختی و معرفت‌شناسی او برقرار است. در نتیجه وجود، نزد نیچه امری نسبی است و همین نسبت به معرفت‌شناسی او نیز تسری می‌یابد. معرفت‌شناسی نیچه‌ای با دو عنصر شکاکیت و منظرگرایی آمیخته و امتداد حرکت هیوم است؛ لذا بی‌جهت نیست بر تشکیک استوار است. او باکی ندارد که اعلام دارد: حقیقتی در کار نیست و همه چیز مجاز است و نیز تاکید ورزد که معرفت بدون پیش‌فرض‌ها امکان ندارد. (نیچه، ۱۳۸۰: ۱۹۹):

بی‌کم و کاست باید گفت که علم بی‌پیش‌انگاره در کار نیست، چنین چیزی گمان‌ناپذیر است و ضد منطقی، همواره باید نخست فلسفه‌ای و ایمانی در کار باشد تا آنکه علم از راه آن جهتی، معنایی، مرزی، روشی، حق حیاتی پیدا کند.

هرچند کانت و هگل، به مثابه قهرمانان خردگرایی معرفی گردیده‌اند اما تاثیر آنان بر روی اندیشه نیچه و امثال وی همان چیزی است که جریان عقل ستیز قرن ۱۹ را پدید آورد. (هیگس، ۱۳۹۴: ص ۸۰) همان‌گونه که هیوم، کانت را از خواب جزمی‌مذهبان بیدار کرد (کانت، ۱۳۷۰، ۸۹) فلسفه انتقادی کانت نیز نقطه عزیمتی برای شکاکیت نیچه‌ای شد که از نگاه برخی نیچه پژوهان، افراط‌گرایانه و گاهی متناقض است و از یک سو هر نوع حقیقتی را منکر است و از سویی دیگر از دل یک جزم‌گرایی معرفتی برمی‌خیزد که صرفاً یک حقیقت وجود دارد و آن حقیقت را همان اراده معطوف به قدرت می‌داند. (رابینسون، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۵) نیچه همان عقل و معرفتی را به چالش می‌کشید که کانت می‌خواست تا خرد ناب را از آن به دست آورد.

بدون دریافتی از همین شکاکیت پست‌مدرن نیچه‌ای و نگاه غیر مطلق‌انگاران‌اش به حقیقت ممکن نیست که بتوانیم به فهم درستی از مثبت‌اندیشی وی به اسلام نایل آییم. به عقیده برخی پژوهشگران، منظرگرایی نیچه مراحل مختلفی را طی کرده است درحالی که در آثار متقدمش ادعا می‌کرد پژوهش‌های فلسفی باید بیشتر متمرکز بر چیستی واقعی اشیا و نه نمود ظاهری آنها باشند به تدریج از این نظر دور شد و در مراحل بعدی سخن از شناخت پدیداری اشیا به میان می‌آورد که فاعل شناسای آن به هیچ روی نمی‌تواند ادعا کند که به واقعیت آن گونه که هست دسترسی دارد بلکه هر شناختی، تجربه‌ای از جهان پدیداری مخصوص به خود ماست و سخن از شناخت واقعیت اشیا و جهان‌های متعالی یک‌سره نادرست است. از همین جاست که نادرستی انگاره‌های افلاطونی، مسیحی و فیلسوفان عصر روشنگری نمایان می‌گردد که به دنبال کشف واقعیت‌های عینی و آبجکتیوند زیرا بر اساس دیدگاه نیچه، معرفت‌های ما همه ذهنی و شخصی است و نظام فاهمه و درک هر انسانی، معرفت‌های خاص خود را از منظری که به مشاهده اشیا نشسته، ارائه می‌کند. (Robinson, 1999: 57-8) از سویی دیگر باید دانست در نظام معرفت‌شناسی منظر‌گرایانه نیچه فرصت هم‌دلی بیشتری با همه ادیان فراهم می‌گردد زیرا همان‌گونه که علم بر دین هیچ برتری ندارد و هیچ یک نمی‌تواند مدعی ارائه معرفتی جامع و یا برتر نسبت به دیگری گردد ادیان نیز در این خصوص بر یکدیگر برتری نخواهند داشت. نتیجه دیدگاه منظر‌گرایانه نیچه آن است که وی به سوی یک نسبیّت‌گرایی عمیق کشیده می‌شود که هیچ معرفتی را بر دیگری راجح نمی‌داند. نظام معرفتی نیچه بر همین اساس شکاکیتی را تجربه می‌کند که اعتبار مطلق نظام‌های معرفتی و اخلاقی را به چالش می‌کشد. با عنایت به

دیدگاه منظر‌گرایانه نیچه که مقوم فلسفه‌های پست‌مدرن است هر کدام از دین و فلسفه چشم‌اندازی معرفتی از جهان هستی را برای ما به تصویر می‌کشاند و علیهذا هیچ یک نمی‌توانند ادعای برتری بر دیگری بنمایند و یا آنکه معرفتی جامع و فراگیر از جهان واقع را به ما بنمایانند. همین دیدگاه است که به نفی همه انحاء تمرکز‌گرایانه و شمول‌خواهانه مدرنیته می‌انجامد و نفی ارزش‌های جهان‌شمول را به عنوان اصلی بنیادین در منظومه فلسفی خویش مورد تأکید قرار می‌دهد. با این همه منتقدان نیچه همچون هابرماس بر این نکته پای می‌فشرند که نباید میان پلورالیسم و نسبییت‌گرایی التزام‌منطقی ایجاد کرد و می‌توان ضمن پذیرش کثرت‌گرایی همچنان به ثبات برخی اصول و مفاهیم مهم همچون حقیقت و عدالت رای داد. (حقیقی، ۱۳۸۱: ۳۰)

معرفت‌شناسی شکاکانه و منظر‌گرایانه نیچه، که ذاتی پست‌مدرن و پلورالیستی دارد می‌تواند حصار انحصار‌گرایی مسیحی را بشکند و به نقاط مثبت ادیان دیگر نیز نظر اندازد. لذا باید پذیرفت که فهم نیچه از اسلام تحت تأثیر همین مبنای فلسفی وی بوده است؛ تفکری که حقانیت و نجات را تنها در دین مسیح منحصر می‌نمود و برای دیگر ادیان امکان این‌گونه حقانیت و نجات را منتفی می‌دانست ریشه در مسیحیت قرون وسطی دارد. نگاه انحصار‌گرایانه مسیحی در عمل نیز از هر نوع بیان و اقدامی برای تحقیر دیگر ادیان فروگذار نمی‌کرد و تا مدت‌ها به صورت یک طرفه ادعاهای نادرست و اثبات نشده را به اسلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وارد می‌نمودند که از جمله افتراءات، شیطانی بودن و خشونت‌گرایی اسلام، افترای جنون به فرستاده خداوند، و اتهام بربریت به مسلمانان بود. امکان گسیل لشکرهای مسیحی علیه مسلمانان را فراهم می‌ساخت و جنگ‌های صلیبی را بر مسلمانان تحمیل کرد. مدرنیته فصل جدیدی از ارتباطات گسترده میان ملل و ادیان بود و سفرها و مراودات میان کشورها و ملت‌های گوناگون، و گسترش آگاهی‌های انسان، امکان حقانیت یا نجات‌بخشی دیگر ادیان را در ذهنیت انسان غربی شکل داد و ادعاهای یک‌سویه مسیحیت جای خود را به احتمالات دیگری داد که از واقعیت‌گرایی و عمل‌گرایی بیشتری برخوردار بودند. نیچه نیز در فضایی تنفس می‌کرد که روزنه‌های نوبی از واقعیت‌های اسلام به رویش گشوده شده بود و انحصار‌گرایی مسیحیت نمی‌توانست جاذبه‌های پیشین را برای انسانی داشته باشد که اکنون امکان آشنایی با دیگر ادیان نیز برایشان فراهم بود. وی در نامه‌ای که در ۲۱ سالگی و بعد از رها کردن دروس الهیات به خواهر الیزابت می‌نویسد رگه‌هایی از کم‌باوری به مسیحیت را به نمایش می‌گذارد:

و اما به عنوان آخرین سوال: اگر ما از جوانی بدین سو بر این باور می‌بودیم که تمام نجات از فرد دیگری جز مسیح صادر می‌گردد، مثلاً از محمد، آیا قطعی نبود که ما باید همان فیض و رحمت را [که در مسیحیت است] تجربه می‌کردیم؟
(Hollingdale.1965: 39)

۲.۴ اراده معطوف به قدرت

انسان‌شناسی نیچه با تاکید بر مفهوم آزاده‌جانی پیوند وثیقی با نظام معرفت‌شناسی وی می‌یابد زیرا آزاده‌جانی چیزی جز نفی همه انواع حقیقت نیست. باور نیچه آن است که پیروان حسن الصباح از این مبنای آزاده‌جانی برخوردار بوده‌اند و از همین روی، مسلمانان را می‌ستاید:

هنگامی که جنگاوران صلیبی در شرق به فرقه شکست ناپذیر حشاشون برخوردند- همان فرقه آزاد جانان به عالی‌ترین معنا که پایین‌دستانشان چنان گوش به فرمان بودند که هرگز هیچ فرقه راهبان‌ای به گرد ایشان نرسیده است - از آن نماد و نام رمزی که تنها بالادست‌ترینان ایشان همچون سر خویش نگاه می‌داشتند از راهی اشارتی به ایشان رسید: حقیقتی در کار نیست همه چیز مجاز است. باری این آزاده‌جانی بود و با این حقیقت ایمان را نیز نسخ کردند. (نیچه فریدریک، ۱۳۸۰: ۱۹۸)

صرف نظر از اینکه فهم نیچه در این خصوص تا چه حد به اندیشه‌های حسن الصباح نزدیک است و آن دیدگاه‌ها نیز خود تا چه حد انعکاسی از اسلام است بخشی از راز جذابیت اسلام برای نیچه آشکار می‌گردد.

در اخلاق مردگرایانه ای که اراده معطوف به قدرت مروج آن است مسیحیت نمونه ای از ضعف اخلاقی است که با دخالت دادن واژه‌هایی همچون محبت آن را به نمایش گذارده است. یکی از اشکالات اساسی نیچه به مسیحیت آن است که اراده‌ای برای زندگی و حیات و ایستادن در برابر دشواری‌ها وجود ندارد بلکه اخلاق مسیحی مروج اراده معطوف به نیستی است. وی گزارش مسیحیت از زندگی عیسی را مصداق چنین اراده‌ای می‌داند که نه تنها دشمنان خویش را نفی نمی‌کند بلکه اجازه می‌دهد تا با دست‌ان خویش این دشمنان خونین پرورش یابند. کارل یاسپرس نگاه نیچه به مسیحیت را این گونه منعکس می‌سازد:

این بشارت دهنده همان طور که زیسته بود همان گونه نیز مرد یعنی نه برای اینکه بشر را نجات دهد و به رستگاری برساند بل از آن رو که نشان دهد چگونه باید زیست. چنین بود رفتار او در برابر قضات... رفتارش بالای صلیب. او مقاومت نورزید، از حقوقش دفاع نکرد. او درد می‌کشد به کسانی که بر او ستم می‌راند مهر می‌ورزد. چنین است آن موضع بنیادی: ایستادگی منماید، مرنجید، ملامت مکنید... با بدکار مستیزید- به او مهر بورزید. (یاسپرس، ۱۳۸۰، ۸۱-۸۲)

هرچند نقد نیچه به عیسی با نقد وی به عیسویون متفاوت است و این گروه اخیر را که همان حواریون و کلیساست نماد ناراستی و دروغ و ضد مسیحی می‌داند و تحقیر می‌کند اما همه نقدهای وی علیه جهان مسیحیت، حول اراده معطوف به قدرت است؛ نیچه معتقد است که مسیحیت با پیش کشیدن مفهوم گناه نخستین، بار رنجی بزرگ را بر دوش انسان نهاد و حس گناه را در انسان ایجاد کرد که باید علت آن را در گذشته خود و به مثابه مجازات و کیفر جستجو کند. او نتیجه این روند را بیمار کردن مردمان اروپا می‌داند و معتقد است در طول تاریخ سلامت اروپا مسیحیت، بالای اصلی و هم‌سنگ با بالای الکل بوده است. (نیچه ۱۳۸۰: ۱۸۲-۱۸۷) حس ترحم و شفقتی که به دلیل گناه، مسیح همه انسان‌ها را شایسته آن می‌داند نیز در فلسفه نیچه امری مذموم است. (نیچه فریدریش، ۱۳۷۷ ب، ۲۰۲) وی باور دارد که مسیحیت برای خراب کردن نژاد اروپایی کاری نیست که نکرده باشد: یعنی خرد کردن نیرومندان و پوچ کردن امیدهای بزرگ و به تردید افکندن لذت [زیستن در هوای] زیبایی و بدل کردن هر آنچه خودکامه و مردانه و پیروزگرانه و سروری خواهانه است بدل کردن همه غرایزی که خاص والاترین و نیک از کاردرآمده‌ترین نوع انسان است به سست رایی و عذاب وجدان و خودویرانگری (نیچه فریدریش، ۱۳۷۳، ۱۵۸)

اکنون دو هزار سال است که آدمی گرفتار تماشای سیمای این بیمار تازه، این گناهکار است. آیا از این گرفتاری رهایی نیست؟ هر جا که بنگری نگاه هیپنوتیزم شده گناهکار را می‌بینی که در جهتی خیره مانده است: در جهت گناه به مثابه تنها علت رنج (نیچه فریدریش، ۱۳۸۰)، ۱۸۶

جایگاه ویژه اراده معطوف به قدرت در اخلاق نیچه‌ای موجب می‌گردد تا او اخلاق مدرن را که تابعی از اخلاق مسیحی است نیز بی‌ارزش تلقی کند.

«جنبش دمکراتیک میراث‌خوار جنبش مسیحی است.» نیچه فریدریش، ۱۳۷۳، ۱۵۵

اما در مقابل با عطف نظر به اهمیت اراده معطوف به قدرت در دستگاه فکری نیچه، برخی مولفه‌های موجود در اسلام همچون جهاد برای وی کاملاً موجه و بنیادین است و آن را برتر از اخلاق مسیحی ارزیابی می‌کند که بر گزاره‌های ظلم‌پذیری از این دست تاکید دارد که: « با شریک مقاومت نکنید؛ بلکه هر که بر رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان. » (انجیل متی، ۳۹: ۵)

از نظر او اخلاق مسیحی زنانه است؛ امری که به دو شکل قابل تعبیر است: از سویی می‌توان این عبارت را کنایه از توجه ویژه به حقوق زنان دانست که در مدرنیته و از قرن ۱۹ به این سو دارای اهمیت گردیده است. و از سویی می‌توان آن را ناشی از مفهوم‌سازی‌های اخلاقی مسیحیت دانست که اخلاق را به صورتی رقیق و فارغ از قدرت لازم به دیگران را ترویج و ارائه می‌کند. برخی کوشیده‌اند تا دلیل تمایل نیچه به پاره‌ای آموزه‌های اسلامی را در نگاه مشترک نیچه و اسلام به زنان جستجو کنند؛ اما باید گفت: چنین تحلیلی تا حد زیادی به مبانی نیچه کم توجه است و از سویی دیگر با نگاه اسلام به زنان نیز فاصله زیادی دارد.

۵. نتیجه‌گیری

برخی بر این باورند که نگاه نیچه به اسلام یک نگاه سلبی است و نه ایجابی؛ او بیشتر در مورد آنچه اسلام نیست سخن می‌گوید و نه آنچه اسلام هست. بعضی برای مثبت‌اندیشی نیچه به اسلام در جستجوی دلایلی بوده‌اند که هر چند ممکن است برخی از آنها سهمی از واقعیت داشته باشند اما ایشان تحلیل جامعی از این نگرش مثبت بر اساس مبانی فلسفی و دستگاه فکری نیچه انجام نداده‌اند. ذیلاً به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

ادعا شده نقدهای کمتر بی‌رحمانه نیچه به اسلام نتیجه روح آلمان‌ستیزانه‌ای است که در وجود وی بوده و از آنجا که نسبت به فرهنگ آلمانی انتقادات زیادی داشته این امر، موجب می‌گردیده آنچه غیر آلمانی است را تقدیس کند. (Jackson Roy, 2007, 152) البته ناخرسندی نیچه از فرهنگ آلمانی دارای شواهدی است که در برخی کتب وی می‌توان به روشنی بدان دست یافت:

گوته آخرین آلمانی است که من به او احترام می‌گذارم... ای بسا از من می‌پرسند که پس چرا به آلمانی می‌نویسم حال آنکه هیچ‌جا به بدی سرزمین پدری آثار من را نمی‌خوانند... (نیچه فریدریش، (۱۳۸۱): ۱۵۸)

از این عبارت، می‌توان دریافت که تعامل منفی میان نیچه و جامعه آلمانی یک مسیر دوطرفه بوده، آثار وی سوء تفاهم‌های گسترده‌ای را در کشورش ایجاد کرده و او نیز چندان به جامعه آلمانی خصوصاً طیف روشنفکران و خوانندگان آثارش، خوش‌بین نبوده‌است.

اما در مقابل، گروهی خاستگاه خوش‌بینی‌های نیچه به اسلام را با بدبینی‌های وی به زنان گره می‌زنند. آنان بر این باورند نیچه دارای نگرشی زن‌ستیز بوده و نسبت به زنان و هرآنچه عادات و فرهنگ زنانگی است دید منفی داشته و بالعکس آنچه در تقابل با این فرهنگ است را می‌ستاید و از این رو به ستایش اسلام دست زده است. Jackson Roy. (2007, 153)

وجود مولفه‌های مهم دینی همچون جهاد در فرهنگ اسلامی عنصر دیگری بوده است که بعضی دیگر به عنوان دلیل مثبت‌اندیشی وی به اسلام دانسته‌اند. نگاه نیچه هرآنچه هست یک نگاه سیستمی به اسلام نیست و وی تلاش کرده تا برخی مفاهیمی که به نظر او وجه امتیاز اسلام بر مسیحیت‌اند را مشخص نماید. از این منظر وی دغدغه متن را ندارد و به دنبال پیام‌های اصلی نهفته در بافت اسلام است و به همین دلیل او را در مواجهه با کتاب آسمانی قرآن بافت‌گرا دانسته‌اند. (Ibid, p.13) با این حال، باید اذعان کرد یکی از اشکالات گمانه‌زنی‌ها درباره مثبت‌نگری نیچه به اسلام آن است که همواره از دقت نظر و تطفن وی به یکی از مبانی مهم و متمایز انسان‌شناسی اسلام و مسیحیت، و آثار آن مبانی بر حوزه اخلاق این دو دین، بی‌توجه بوده‌اند و عمدتاً تلاش کرده‌اند تا نقدهای نیچه را به اموری احساسی و غیر معرفتی تقلیل دهند. در حالی که آموزه گناه نخستین در مسیحیت، آلودگی و شروریت را در ذات آدمیان می‌داند و رهایی از آن را تنها در گرو ایمان به مسیح معرفی می‌نماید اسلام بر کرامت ذاتی و نیز اکتسابی انسان تاکید می‌کند و با عطف نظر به آیه *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا* (اسراء، ۷۰)، تفضیل و برتری ذاتی، و نیز کرامت انسان را که در عقل و اختیارش نهفته مورد توجه قرار می‌دهد.

این نگره اسلام، طبعاً برای نیچه که به اراده معطوف به قدرت نیچه می‌اندیشد، مهم و تاثیر گذارست اما اخلاق مسیحی به دلیل مبانی انسان‌شناختی شرورانه و جبران‌دیشانه به تحدید حوزه اختیار انسان می‌انجامد حوزه اخلاق را تحت تاثیر قرار می‌دهد و اصل اخلاقی را به نحو ثبوتی و اثباتی به امر الهی کاهش می‌دهد و عقل انسان را از تشخیص

اصول اخلاقی، ناتوان می‌بیند و مساله اخلاق را نهایتاً به ایمان پیوند می‌زند و موجودیتی مستقل برای آن نمی‌بیند. ایمان مسیحی نیز خود در پارادوکس ماهیت دوگانه عیسی، به طرد عقلانیت مشغول است و اخلاقی که نمی‌تواند ادعا کند بر ستون عقلانیت و اختیار، تکیه زده به نحو طبیعی با چالش‌هایی از جنس اخلاق نیچه‌ای رو به رو می‌گردد. عناصر فضیلت‌محور اخلاق اسلامی و نیز اتکای آن به عقل شهودی در شروع از مقولات مهم و بنیادینی هم‌چون انصاف و حق، ارزش افزوده متفاوتی از اخلاق مسیحی را ایجاد می‌کند که کم‌توجه به عنصر حق، بر پایه محبت استوار می‌گردد. برای نیچه حتی اسلام جبرگرایانه سنی نیز جاذبه‌ای ندارد و ماهیت کنش‌گر و گزینش‌کننده اسلام شیعی را که در حسن‌الصباح شناخته، تحسین می‌کند.

استواری اخلاق مسیحی بر انسان‌شناسی الهیاتی گناه، مسئولیت شرور اخلاقی را متوجه خداوند می‌کند و از سویی انسان را موجودی بی‌اراده و فارغ از قدرت در چنین منظومه‌ای می‌شناسد. به علاوه، با این عذر که گناه به نحوی ارثی، ذات همه آدمیان را آلوده کرده حقوق انسانی کم‌اهمیت شمرده می‌گردد؛ زیرا در تفکری که نه تنها کرامت انسان مورد انکار است بلکه بر آلودگی و شرارت همه ابنای انسان تاکید می‌شود از اساس، حقی برای انسان متصور و مترتب نیست.

فهم مبانی مهم فلسفه نیچه می‌تواند منطق ادعاهای او پیرامون اسلام را آشکار سازد. ذات تفکر پست‌مدرن لاجرم به نوعی کثرت‌گرایی منتهی می‌گردد که هر نوع انحصارگرایی و از جمله دینی آن را مردود می‌داند.

هرچند نگرش مثبت وی به اسلام از مقایسه نقد تندش به مسیحیت، آشکارتر می‌گردد اما این مثبت‌نگری همه‌جانبه نیست و به علاوه، دریافتش از اسلام برآیندی از فهمی است که او از نظر جامعه‌شناختی تحت تاثیر جوامع مسلمان مورو و از نظر فردی تحت تاثیر حافظ و حسن‌الصباح، دریافت کرده است. هر چند از زوایای مختلف، اما هر دو الهام‌بخش یک تلقی به او هستند: آزادجانی، کنش‌گری و شور و عصیان در برابر جهان پیرامون.

بر اساس نظام فلسفی نیچه‌ای که بر نفی همه انواع مظاهر و مبانی مهم مدرنیته استوار است بهتر می‌توان به تضاد وی با اخلاق مسیحی و برخی موارد هم‌مدلی وی با اسلام پی برد. صرف نظر از اینکه بنا به نظر نیچه اخلاق مدرن در ترویج اخلاق بردگی تالی تلو اخلاق مسیحی است و همین خود یکی از دلایل مهم نفی اخلاق مدرن است او در صدد است تا طرحی نو در اخلاق بیاندازد که منجر به بازگشت شور به زندگی

انسانی گردد که در عصر مدرن، خدا را به مسلخ علم برده است و هم‌زمان خود قربانی علم‌گرایی مطلق‌اندیشانه شده و اکنون به پوچ‌گرایی رسیده است؛ اما پوچی و بی‌معنایی زندگی نباید به مثابه از دست رفتن شور حیات و زیستن شورمندانه تلقی گردد بلکه انسان باید برای رسیدن به مرحله ابر انسان سعی بلیغ ورزد. نیچه بر عقل محض و خودبنياد مدرن نیز می‌تازد و به جای آن بر مفهوم عقل ابزاری تاکید می‌کند. به همین دلیل است که اسلام و آموزه‌هایی همچون جهاد در سازگاری آشکاری با جهان مفهومی نیچه و معانی شعاعی تفکر او همچون اراده معطوف به قدرت و آزادجانی دارد؛ زیرا از نظر نیچه، اسلام دینی است که کرامت انسانی را ارج نهاده و با طرح آموزه جهاد، به قدرت و اراده بشر احترام گذارده و خود اصیل انسان را به رسمیت شناخته و از این رو. با فهمی صادقانه و صمیمانه از ماهیت انسان در اسلام رو به روییم که به زندگی نگاه مثبتی دارد و او نیز خود در جستجوی کارکرد معرفتی این فهم از جایگاه انسان است.

نکته بسیار مهمی که درباره نیچه و اسلام نباید از نظر دور داشت وجه عرفانی کمتر دیده شده در اندیشه اوست؛ نیچه تحت تاثیر تفکرات عرفانی، معنویت‌محور و باطنی‌گرایی شاعران و رامشگران پروانس در جنوب فرانسه قرار داشت که آنان خود متأثر از فرهنگ عرفانی مسلمانان اسپانیا بودند. این تمایل به جنوب اروپا و شرق در کتاب حکمت شادان به صورت روشنی نمایان است. ویژگی با وجد، شادانه و رها زیستن که حاصل عشق و شور است و به زندگی معنا می‌بخشد همان صفتی است که او در حافظ و حسن الصباح یافت و شیفته‌اش گردید. در واقع، وجه عرفانی اندیشه نیچه که کمتر از آن یاد شده در مقابل عقل‌گرایی محض، سهمی برای دل قائل است و خود نقطه عزیمتی برای پست مدرنیسم و سوپژکتیویته است؛ چه آنکه حکمت زنده دلان عقل محض را طرد می‌کند و شادی و وجد درونی و آزادجانی را می‌جوید. تاکید نیچه بر عنصر عشق و زنده‌دلی و تحقیر عقل، موجب گردیده که حتی از تئوسوفیا و حکمت الهی نیچه سخن به میان آید و به هر روی، به نظر می‌رسد یافتن چنین عناصر معنویت‌گرا و عقل‌گریزی در فرهنگ معنوی باطنی مسلمانان موجب احساس هم‌دلی‌اش با اسلام بوده است.

تطبیق دستگاه فکری نیچه بر انگاره‌های اسلام‌شناختی او نشان داد که گمانه‌زنی‌های بی‌توجه به مبانی فلسفی‌اش، در ارزیابی وجوه مثبت‌اندیشی وی به اسلام، به نحوی سطحی و شتابزده و مقطعی عمل کرده و به همین دلیل ناکام بوده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که هر چند ممکن است این دلایل به شکل سطحی در اتخاذ این مواضع موثر

بوده باشد اما فهم دقیق نگره نیچه به اسلام با عطف نظر به مبانی فلسفی اش امکان‌پذیر است و اخلاق نیچه‌ای که موکدا بر اراده معطوف به قدرت تکیه دارد احساس هم‌دلی عمیقی با اخلاق اسلامی دارد که بر نفی هر نوع ظلم‌پذیری و عبودیت انسان برای انسان، استوار است. با معرفت‌شناسی منظرگرایانه نیچه‌ای، هیچ دینی منحصرًا حق محض نیست و برتری‌ای بر دیگری نمی‌یابد و روشن است که انحصارگرایی سستی مسیحی در این تفکر جایی نداشته باشد و بتواند کاستی‌های مسیحیت را ببیند و یا برای اسلام نیز وجه مثبتی بیابد. در حوزه اخلاق نیز بی‌آنکه نیچه بخواهد همه عناصر اخلاق اسلامی را ستایش کند اما وجه ظلم‌ناپذیری آن توجهش را جلب می‌کند و اخلاق مسیحیت را خالی از این ارزش می‌داند. دستگاه فکری نیچه که در تضاد با عقل مدرن است برای دل، آزاد جانی و تفرد انسانی ارزشی قائل است و آن را در اندیشه باطنی و ادبیات عرفانی اسلام می‌یابد. به این صورت، روشن می‌گردد که تفسیر مثبت‌اندیشی‌های وی به اسلام صرفاً اگر در چارچوب دستگاه فلسفی اش تبیین گردد معنادار می‌شود و تبیین‌های غیر جامع به دلیل نگاه برش‌دار به این بخش از اندیشه وی بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای بررسی نسبت رمانتیسیسم و نیچه ر.ک به پیشگفتار ارزشمند حامد فولادوند در: نیچه فریدریش، حکمت شادان (۱۳۷۷) و همچنین مقاله James “Nietzsche and Romanticism” in Ken and Richardson John (Ed.). (2013). The oxford handbook of Nietzsche. UK: Oxford University Press.

۲. Assassination. این واژه اکنون به معنای ترور شخصیت‌های مهم به کار می‌رود و از نظر ریشه‌شناسی ادعا شده که به واژه حشیش و نیز برداشت مورخان غربی از روش حشاشیون در استفاده از این ماده برای قتل و ترور، باز می‌گردد (Lewis Bernard, 2008, 11-12)

کتاب‌نامه

قرآن کریم
کتاب مقدس، (۲۰۱۱). نسخه قدیم فارسی POV
براون کالین. (۱۳۷۵).، فلسفه و ایمان مسیحی.، ترجمه طاطه‌وس میکاییلیان. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی

بررسی مؤلفه‌ها و تحلیل دلایل نگره‌های خوش‌بینانه نیچه به اسلام ۴۳

- حقیقی شاهرخ. (۱۳۹۱). گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، شاهرخ حقیقی. تهران: نشر آگاه
- دلوز ژیل. (۱۳۹۰). نیچه و فلسفه. ترجمه لیلا کوچک‌منش. تهران: رخ داد نو
- رابینسون دیو، (۱۳۸۰). نیچه و مکتب پست‌مدرن. ترجمه ابوتراب سهراب و فروزان نیکوکار. تهران: نشر و پژوهش فروزان
- عبدالکریمی بیژن؛ سید علیرضا رضوی‌زاده (الف). حقیقت و اراده معطوف به قدرت به منزله هنر. دوره ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸. صفحه ۱۶۹-۱۹۵
- عبدالکریمی بیژن؛ سید علیرضا رضوی‌زاده (ب). «لیخند» تراژیک ابرانسان در تفکر نیچه. دوره ۱۱، شماره ۱. بهار و تابستان ۱۳۹۹. صفحه ۱۶۵-۱۹۷
- کانت ایمانوئل. تمهیدات. (۱۳۷۰). ترجمه غلام‌علی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- مهرین مهران. (۱۳۳۸). فلسفه نیچه. تهران: کانون معرفت
- نیچه فریدریش. (۱۳۷۷ الف). اراده قدرت. ترجمه مجید شریف. تهران: انتشارات جامی
- نیچه فریدریش. (۱۳۷۷ ب). حکمت شادان. ترجمه جلال آل احمد و دیگران. تهران: انتشارات جامی. چاپ دوم
- نیچه فریدریش. (۱۳۸۱). غروب بت‌ها یا فلسفیدن با پتک. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات آگاه
- نیچه فریدریش. (۱۳۷۳). فراسوی نیک و بد (۱۳۷۳). ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات خوارزمی. چاپ دوم
- نیچه فریدریش. (۱۳۸۰). تبارشناسی اخلاق (۱۳۸۰). ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات آگاه. چاپ سوم
- یاسپرس کارل. (۱۳۸۰). نیچه و مسیحیت. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: انتشارات سخن

Almond Ian. (2003). Nietzsche's Peace with Islam: My Enemy's Enemy Is My Friend". German Life and Letters 56(1):43 - 55

Almond Ian. (2010)., History of German Thought, from Leibniz to Nietzsche, Routledge., 2010

Cahoone Lawrence E., [compiled by], (1996). From modernism to postmodernism: an anthology. UK: , Blackwell, UK, 199.6

Hollingdale. R. J. (1965). Nietzsche. London: Routledge.

Jackson Roy. (2007). Nietzsche and Islam. Routledge.

Jemes Ken and Richardson John (Ed.). (2013). The oxford handbook of Nietzsche. Uk: Oxford University Press.

Lewis Bernard. (2008). The Assassins: a radical sect in Islam. Basic Books

Mandel Siegfried. (1998). Nietzsche and the Jews. New York: Prometheus Books.

Mutti Claudio. (2013). Nietzsche et l'islam. France: Edizioni all'insegna del veltro

۴۴ عرب‌شناسی بنیادی، سال یازدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

Rambort Lowry Robina and Flores Watson Fiona, The Moors in ANDALUCÍA 8TH to 15TH Centuris in <http://www.andalucia.com/history/spainsmoo>

Robinson Dave. (1999). Nietzsche and Postmodernism., UK: Iconbooks.

<https://www.amazon.com/Nietzsche-Islam-French-Claudio-Mutti-ebook/dp/B00DW22NCQ>